معرفی یک فعالیت خیرخواهانه در آستانه روز جهانی معلولان

مهمانی خدا در کلبه مهربانی

■ستاره محمد

۱۲ آذرماه مصادف با ۳ دسامبر، روز جهانی «معلولان» نام دارد. مراسم این روز برای اولین بار در سال ۱۹۹۲ میلادی توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد با هدف افزایش آگاهی و رشد اذهان عمومی درباره معلولیت، نیازها و محدودیت‌های آن برگزار شد. طبق آمار سازمان بهداشت جهانی، هم‌اکنون حدود ۱۵ درصد از جمعیت جهان، یعنی بیش از ۱ میلیارد نفر به علل مختلف از نوعی ناتوانی و معلولیت رنج می‌برند. این موضوع در حالی مطرح می‌شود که کمبودها و کیفیت پایین خدمات بهداشتی و پزشکی در جهان سوم باعث شده از هر ۱۰ نفر معلول ۸ تن از آنها زیر خط فقر قرار بگیرند. درنتیجه اهمیت توجه به حقوق، نیازها و افزایش خدمات دولت‌ها و سازمان‌های مربوط به این افراد انکارناپذیر است. در این میان گروه‌های مردمی متعددی نیز وجود دارند که با تلاش‌های شخصی و جمع‌آوری منابع مالی از خیرین جامعه، قدمی مهربانانه و قابل توجه برای بهبود کیفیت و امید به زندگی افراد معلول برداشته‌اند. «کلبه مهربانی کیا» گروهی متشکل از چند دانشجو است که با آغاز فعالیت‌های خیرخواهانه در زنجان به سهم خود تاثیر بسزایی در زندگی معلولان این استان داشته‌اند. فرارسیدن روز جهانی معلولان و همچنین روز جهانی داوطلبان سلامت (۱۴ آذر) بهانه‌ای شد تا موضوع صفحه «وقف» این هفته را به گفت‌وگو با دکتر پریوش قادری‌نیا، از بنیان‌گذاران این خیریه اختصاص دهیم.

سلامت: لطفا خود را معرفی کنید.

پریوش قادری‌نیا، دانشجوی دکترای تخصصی میکروبیولوژی دانشگاه آزاد شیراز هستم. در حال حاضر به‌عنوان مدیر کنترل کیفیت و مسوول فنی صنایع پزشکی مددبخش، مدرس دانشگاه، نایب‌رئیس بانوان هیات جانبازان و معلولان استان زنجان، عضو کارگروه فرهنگ و بانوان ارشاد اسلامی، مدیرعامل موسسه خیریه کلبه مهربانی کیا، عضو اصلی هیات‌مدیره انجمن مدیران کنترل کیفیت استان زنجان و بازرس مجمع خیرین هلال‌احمر استان زنجان فعالیت می‌کنم.

سلامت: فعالیت‌های خیرخواهانه در زمینه کمک به معلولان را از چه زمانی آغاز کردید؟

آذرماه سال ۱۳۹۴ و شب شهادت امام رضا (ع) بود که این فعالیت را آغاز کردیم. منشاء و دلیل شروع این اقدام، جریان کشیده شدن بخیه چانه یک کودک به دلیل کم‌بضاعتی خانواده توسط یکی از کادرهای درمانی در یکی از شهرها بود. با رسانه‌ای شدن این ماجرا و آگاهی از آن، احساسات من و تعدادی از دوستان جریحه‌دار شد. از آن پس بود که کار خیریه برای خانواده‌های نیازمند دارای فرد بیمار و معلول و به‌طور کلی معلولان جسمی، حرکتی و ذهنی را آغاز کردیم.

سلامت: در حال حاضر چند نفر شما را در این امر خیر یاری می‌رسانند؟

گروه هیات‌مدیره موسسه خیریه کلبه مهربانی کیا متشکل از ۷ نفر هیات‌مدیره و ۱ نفر بازرس است که همگی از جمعی دوستانه از دانشجویان دوره لیسانس رشته میکروبیولوژی (ورودی‌های ۷۴ تا ۷۸) به اتفاق استادان هستند. لازم به ذکر است همه این عزیزان اکنون در مقطع دکترا تحصیل می‌کنند.

سلامت: فعالیت‌های این گروه خیریه شامل چه خدماتی می‌شود؟

ازابتدا با تحت پوشش قراردادن ۱۲ خانواده شروع به کار کردیم. کمک‌رسانی‌ها در قالب بسته آذوقه ماهانه انجام می‌شد. سپس باافزایش تعداد همراهان و حامیان، کمک‌رسانی و حمایت را تا ۳۰ خانواده افزایش دادیم. اکنون نیز حدود ۵۰ خانواده را به‌صورت ادواری یاری می‌دهیم. همچنین با همکاری پزشکان، دندانپزشکان، داروسازان و متخصصان خیر به امور درمانی آنها کمک می‌کنیم.

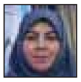

> معلولیت، محدودیت نیست. خوشبختانه امروزه بیش از هر زمانی شاهد درخشش ورزشکاران و تحصیلکرده‌های معلول در کشور هستیم و این موضوع بسیار قابل‌تقدیر است

سلامت: لطفا در خصوص اهمیت رسیدگی به معلولان و وضعیت ایران در این زمینه توضیح دهید.

معلولان در طول زندگی با مشکلات بسیاری مواجه می‌شوند. باتوجه به اینکه معلولیت درمان قطعی ندارد و یک معلول از بدو تولد تا پایان عمر این مشکل را به همراه خواهد داشت، اهمیت رسیدگی و توجه به معیشت، درمان، شغل و ازدواج این افراد بسیار مهم است. علاوه بر معلولیت‌هایی که بر اثر حوادث و سوانح طبیعی مثل زلزله رخ می‌دهند باید توجه داشت جمعیت ایران رو به سالمندی می‌رود. اغلب افراد با ورود به این سنین با مشکلات حرکتی مواجه می‌شوند. درواقع می‌توان گفت هر فردی در طول زندگی خود معلولیت را به‌گونه‌ای تجربه خواهد کرد. بنابراین موضوع معلولیت، نیاز و توجه ویژه‌ای را می‌طلبد و انتظار می‌رود مسوولان محترم بیش از پیش به این مقوله بپردازند و در خصوص مبلمان شهری، حمل‌ونقل معلولان، فرهنگسراهای ویژه معلولان، ورزشگاه‌ها، بهسازی معابر و نصب بالابر در مراکز عمومی، بانک‌ها، دانشگاه‌ها و ادارات اقدام کنند.

سلامت: هریک از افراد جامعه چگونه می‌توانند در بهبود زندگی و کمک‌رسانی به معلولان نقش داشته باشند؟

در این زمینه ذکر چند نکته ضروری است:

- اول از همه، دید افراد باید نسبت به معلولان تغییر کند. مردم باید بدانند معلولیت، محدودیت نیست. بنابراین باید سعی کنند همراه این عزیزان باشند. خوشبختانه امروزه بیش از هر زمانی شاهد درخشش ورزشکاران و تحصیلکرده‌های معلول در کشور هستیم و این موضوع بسیار قابل تقدیر است.
- هر فردی تا حد توان خود می‌تواند حامی و یاور این عزیزان باشد. در حال حاضر معلولان تحصیلکرده بسیاری در کشور وجود دارند. حق داشتن شغل و ازدواج برای همه افراد از جمله معلولان یکسان است. بنابراین لازم است نسبت به استخدام این افراد در مشاغل مناسب آنها اقدام شود. به‌طور مثال فعالیت در مرکز ۱۱۸ فقط نیاز به پاسخگویی تلفنی دارد و برای افراد معلول مناسب است. به‌طور کلی نباید از شغل‌هایی مثل تلفنچی یا کارهای اداری سبک و شغل‌های مناسب برای این قشر، دریغ شود.
- خانواده‌هایی که دارای فرزند معلول هستند نباید آنها را از اجتماع پنهان کنند، بلکه باید اجازه دهند در اجتماعات حضور یابند. با این کار، مواجه شدن با افراد معلول برای مردم نیز عادی می‌شود و متعاقب آن عکس‌العمل افراد نسبت به معلولان رشد می‌یابد.
- افراد با توانایی مالی می‌توانند خانواده‌های دارای فرزند معلول را حمایت کنند و کنار بهزیستی محترم شهر خود به این خانواده‌ها قوت قلب دهند. برای کمک به معلولان می‌توانید در درجه اول با بهزیستی و بعد از آن سازمان‌های مردم‌نهاد در زمینه حمایت، آموزش، مشاوره و... مراجعه کنید و با آنها در ارتباط باشید.

سلامت: سخن آخر؟

از تمام معلولان خواهش می‌کنم دست از تلاش برندارند زیرا تاکنون شاهد درخشش بسیار خوبی در عرصه ورزش این عزیزان در رشته‌های بوچیا، تیراندازی، دوومیدانی، شنا، بسکتبال با ویلچر، والیبال نشسته، رول‌اسکی، بدمینتون و ورزش‌های همگانی بوده‌ایم. درسال ۹۵ نیز بانوان معلول زنجانی در ارزشیابی به‌عمل آمده از سوی فدراسیون ورزشی هیات جانبازان و معلولان کشور طی اعلام خانم دکتر مشرف جوادی، نایب‌رئیس این فدراسیون، موفق به کسب مقام اول در کل کشور شدند. این ورزش خود در توانمندسازی و بی‌نیاز کردن این عزیزان نقش بسزایی خواهد داشت. حتی بسیاری از ورزشکاران توان‌یاب با تیم‌های خارج از کشور قرارداد بسته‌اند و در حال انجام مسابقات هستند.■

مردم چگونه می‌توانند در فعالیت‌های خیریه کلبه مهربانی کیا سهیم شوند؟

در پایان از مسوولان محترم کشور برای همراهی با این عزیزان تشکر می‌کنم و امیدوارم در زمینه‌های بهسازی مبلمان شهری، تردد و استفاده از وسایل نقلیه، مسکن، اشتغال، فرهنگسراها، دندانپزشکی خاص کودکان معلول و کمک‌هزینه‌های نگهداری و درمان معلولان شاهد همراهی و یاری بیشتری باشیم.

برای ارتباط با موسسه خیریه کلبه مهربانی کیا (شماره ثبت: ۷۹۷، مجوز بهزیستی: ۷۲۳/۹۵/۱۹۴۶۶) می‌توانید با تلفکس ۰۲۴۳۳۴۵۸۷۱۲ تماس بگیرید یا به نشانی زنجان، جاده گاوازنگ، میدان کوهنورد، نبش خیابان ۷ غربی، فاز ۱ شهرک کارمندان، پلاک ۳۸۵۰ یا نشانی اینستاگرام @kolbe_mehrabani_kia و کانال تلگرام @kolbemehrbani مراجعه کنید. برای سفارش بنر تسلیت نیز می‌توانید با شماره تلفن ۰۹۰۳۶۵۶۷۹۵۱ تماس حاصل کنید. راه‌های واریز کمک‌های مالی به موسسه عبارتند از:

- حساب بانک ملی: ۰۲۲۱۸۳۷۱۱۴۰۰۳ / شماره کارت: ۶۰۳۷ ۹۹۱۸ ۹۹۸۸ ۴۴۶۸
- حساب بانک مهر ایران: ۴۲۰۲-۱۱-۴۲۲۱۳۴۳-۱ / شماره کارت: ۶۰۶۳ ۷۳۷۰ ۰۰۰۰ ۷۳۸۳

– شماره‌گیری کد ۱۶۳۹۴۹۰#*۴*۷۳۳* با تلفن همراه■

عشق به خدا از دیدگاه یک دختر مبتلا به ضایعه نخاعی

■ستاره محمد

آیدا الهی دختر جوانی است که بر اثر یک حادثه دچار ضایعه نخاعی شد و توانایی استفاده از اندام‌های خود را از دست داد تا اینکه پس از ۵ سال برنامه فشرده توانبخشی توانایی استفاده از دست چپ خود را تا حدود ۴۰ درصد باز یافت. آیدا از آن زمان تاکنون پیشرفت جسمی خاصی نداشته و برای ادامه حیات همچنان نیازمند لوله تنفسی است، اما هیچ یک از این دشواری‌ها او را مغلوب خود نکرده است. آیدا با تمام محدودیت‌هایش موفق به تحصیل در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد مترجمی انگلیسی شده و تا به حال دو کتاب ترجمه کرده است. همچنین مدیریت یک وبلاگ را برعهده دارد و از این طریق به بیماران دیگر انگیزه و امید می‌بخشد. او که با عنوان «سفیر امید» و «فعال حقوق معلولان» شناخته می‌شود برای همنوعان خود یک پیام مهم دارد؛ «قدر داشته‌هایتان را بدانید، به اندک سختی کمر خم نکنید و نمی‌توانم‌ها را از خود دور نمایید.» به مناسبت فرارسیدن روز جهانی معلولان در تاریخ ۱۲ آذرماه، بخشی از دست‌نوشته‌های این جوان پرامید را می‌خوانید.

البته آن اوایل یک‌بار گفتم، ولی وقتی کمی روی این حرفم فکر کردم، از گفتنش پشیمان شدم. با خودم گفتم: «خب اگر تو نه پس یکی دیگه. خب اون یکی دیگه هم که باز می‌گه چرا من؟

اگر اون هم نه، خب پس یکی دیگه، ولی اون یکی دیگه هم می‌گه چرا من؟»

به این نتیجه رسیدم که این جمله «چرا من؟» ناسنجیده‌ترین حرفی است که فردی در شرایط من می‌تواند بزند. به همین علت دیگر هرگز این حرف را تکرار نکردم چرا که حتی از فکر کردن به این جمله احساس حماقت به من دست می‌داد.

این اولین قدم‌ها بود. اولین قدم‌ها در مسیری که من را به جایی می‌برد تا آبدیده‌ام کند. مسیری هولناک و خشن. در این مسیر هیچ سطح صاف و هموای وجود ندارد. همه قله است و دره.

فردی مثل من که در اول بهار جوانی، سرنوشت همه چیزش را ناگهان از او می‌گیرد، پس از مدتی که به خودش می‌آید و می‌فهمد که واقعا چه شده، یا تارک دنیا می‌شود یا قدم در این مسیر می‌گذارد ...

گام اول

وقتی درمی‌یابی که بیماری و فقر و نفرت و هزاران پدیده شوم دیگر از خاصیت‌های زندگی است و درواقع بدون اینها زندگی معنایی ندارد، دیگر سرنوشت را مقصر نمی‌دانی و دنبال مقصر دیگری می‌گردی. با خودت می‌گویی: «خب زندگی و حیات، خودبه‌خود که به‌وجود نیامده‌اند.» در این هنگام به یاد آفریدگار زندگی و حیات می‌افتی و انگشت اتهامت را به سوی او دراز می‌کنی و در دل به‌طوری که او نشنود، می‌گویی: «بله، مقصر اوست.» از او می‌ترسی. به خاطر تمام بلاهایی که بر سرت آورده. تو که هرچه در گذشته‌ات جستجو می‌کنی، آنچنان کار نادرستی انجام نداده‌ای که چنین مجازاتی نصیبت شود. از او می‌ترسی. آخر او یک دیکتاتور است. او بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر است. بشر را بالاجبار به این دنیای پرمشقت آورد. دنیایی که در آن شاد بودن مستلزم غم است و سلامت داشتن مستلزم بیماری و در آخر زندگی، در دنیایی دیگر که باز هم بالاجبار به آنجا برده می‌شوی باید مجازات شوی به خاطر هر کوچک‌ترین خطایی که در آن زندگی اجباری انجام داده‌ای.

از کودکی به تو گفته‌اند که خداوند مهربان است، ولی تو از او بیشتر خشونت دیده‌ای تا عطوفت. به تو یاد داده‌اند که خدا هرچه بیشتر در موردت خشونت داشته باشد و به تو سخت بگیرد؛ یعنی بیشتر دوستت دارد. در هر شرایطی باید خدا را شاکر بود زیرا هیچ کارش بی‌حکمت نیست.

پس تمام افکار منفی‌ات را نسبت به او بیرون می‌ریزی و راضی می‌شوی به رضایش و شروع می‌کنی به عبادت خالصانه‌اش.

هر روز عبادتش می‌کنی، ولی هر روز که می‌گذرد، شرایط بیماری‌ات سخت‌تر می‌شود. تحمل می‌کنی. اعتراضی نمی‌کنی. هنگام عبادت هر لحظه ممکن است عقده‌هایت بترکد و هر آنچه را که در دهان داری به او بگویی، ولی هر طور شده خودت را کنترل می‌کنی چون هم به حکمت کارهایش اعتقاد داری و هم البته از او می‌ترسی ...

روز به روز که شرایط سخت‌تر می‌شود، تو نیز جسورتر و گستاخ‌تر می‌شوی. حالا گاهی کمی اعتراض می‌کنی. حتی گاهی کنترلت را از دست می‌دهی و چند کلمه رکیک هم بر زبان می‌رانی که البته خیلی زود توبه می‌کنی؛ البته بیشتر از روی ترس.

شرایط روز به روز بدتر می‌شود و تو دیوانه‌وار عبادتش می‌کنی. زبانت مدح او را می‌گوید و تو بی‌توجه به آن در افکارت او را محاکمه می‌کنی. خودت هم از این دوگانگی راضی نیستی. بارها می‌خواهی دست از عبادتش برداری، ولی می‌ترسی. می‌ترسی از تو خشمگین شود و به تو بیشتر آسیب برساند. پس به عبادتش ادامه می‌دهی، ولی با سخت‌تر شدن شرایط این دوگانگی هم عمیق‌تر می‌شود. دیگر بی‌پروا هرچه از دهانت بیرون می‌آید می‌گویی و او را بازخواست می‌کنی و البته بعد از اینکه هرچه دلت می‌خواست گفتی، در آخر عذر می‌خواهی و می‌گویی که به حکمتش ایمان داری و می‌دانی که هرچه او می‌کند به صلاحت است و می‌گویی که مطمئن هستی که درکت می‌کند. کم‌کم فضای عبادتت تبدیل می‌شود به میدان جنگ. مشکلات و سختی‌ها سپاه خداوند را تشکیل می‌دهند و اعتراض و خشم، سپاه تو را و سپاه خداوند قوی‌تر است .

روزها می‌جنگی. سپاه تو مدام تلفات می‌دهد، ولی سپاه خدا مانند غده‌ای سرطانی روزبه‌روز گسترده‌تر و قوی‌تر می‌شود. سپاه او روزبه‌روز بیشتر نعره می‌کشند، ولی برای سپاه تو دیگر نفسی نمانده. همین می‌شود که روزی تسلیم سپاه خدا می‌شوی و آرام بر سر جایت می‌نشینی و فقط از روی ترس عبادتش می‌کنی.

گام دوم

مثل افراد هر جامعه دیکتاتوری خفقان‌زده، تو نیز بی‌انگیزه و سرخورده آرام می‌گیری و برای اینکه شرایط را متعادل و بدون تشنج نگه داری، سعی می‌کنی خطایی از تو سر نزند و برای همین جلوی هرگونه اعتراضت را و حتی فکر کردن به آن را می‌گیری. هنوز هم عبادتش می‌کنی. مشکلات همچنان بیشتر می‌شوند و تو که از عالم بالا ناامید شده‌ای، رو می‌آوری به خاکی‌های پر دوز و کلک. حالا تو در زمین دنبال راه چاره می‌گردی، غافل از اینکه زمینی‌ها فقط بر مشکلاتت می‌افزایند. هر زمینی تو را به سویی می‌کشد. شعله پررنگ و پرنور امیدی در دلت روشن می‌کند و تو نمی‌دانی که این شعله، امید نیست، بلکه آتشی است که در نهایت تو را ذوب می‌کند. بارها فریب زمینی‌ها را می‌خوری و پس از برداشتن زخم‌هایی عمیق، قانع می‌شوی که نباید راه چاره‌ات را در زمین جستجو کنی.

سرخورده‌تر از قبل، باز به عالم بالا رو می‌آوری. نفسی برای اعتراض نمانده. از سویی دیگر نمی‌دانی که به چه

زبانی به خدا بگویی که بس است! لغات را در دهانت می‌چرخانی. ناگهان می‌بینی که ترکیب لغاتت آهنگین و دلنشین می‌شود. کم‌کم متوجه تحولی در خودت و احساساتت می‌شوی. کم‌کم حرف‌هایت با خدا شعرگونه می‌شوند و قالب شعر را می‌گیرند. دیگر برای گفت‌وگو با خدا از کلام شعر بهره می‌گیری و هر روز شعرهای کوتاه و بلند جدیدی می‌سازی. با کلام شعر باز دوباره جسور می‌شوی. گاهی در شعرت به کنایه اعتراض کوچکی می‌کنی و جسارت روزبه‌روز در تو بیشتر شعله‌ور می‌شود. باز داری بی‌پروا می‌شوی. وقتی می‌بینی که باز هم از خدا جوابی و چاره‌ای برای مشکلاتت نمی‌رسد، تو نیز گستاخ‌تر می‌شوی. حالا در شعرهایت بیشتر اعتراض می‌کنی و فقط کمی، آن هم برای رد گم‌کنی به مدحش می‌پردازی. یک روز زنجیرت را پاره می‌کنی و صاف در چشمانش می‌نگری و می‌گویی «از تو نمی‌ترسم و دیگر عبادتت نمی‌کنم.» با او قهر کردی.

در دوران قهرت ناباورانه متوجه می‌شوی که زندگی بدون او چقدر سخت و بی‌معنی است و می‌فهمی که با تمام ظلمش باز هم دوستش داری. در این هنگام دوباره چشم در چشمش می‌دوزی و می‌گویی: «واقعا تو کیستی؟! آخر با این همه جفایی که بر من کردی، چرا باز هم دوستت دارم؟ تو کیستی؟»

و تمام شب و روزت در پی این سوال می‌گذرد که او کیست؟ وای که در پی جواب این سوال به کجاها که نمی‌روی. گاهی مطمئن می‌شوی که دو خدا وجود دارد؛ یکی مهربان و یکی ظالم؛ که خدای ظالم قوی‌تر است و گاهی مطمئن می‌شوی که واقعا خدایی وجود ندارد و خدا ساخته بشر است.

چه خدایی باشد و چه نباشد، فقط این را می‌دانی که زندگی بدون وجود هر خدایی سخت و بی‌معنی است! درآخر مطمئن می‌شوی که خدا هست، ولی خدا ظالم است.

گام سوم

خدا ظالم است. او عادل نیست. تو دیگر تاب ظلمش را نداری. تویی که دیگر آب ظلم او از سرت گذشته و بی‌پرواتر از همیشه اعلام می‌کنی که دیگر در صف مقابل او قرار داری و علیه او شورش خواهی کرد و شورش درونت آغاز می‌شود.

علنا محاکمه‌اش می‌کنی و تمام ستم‌ها و بی‌عدالتی‌هایش را به یادش می‌آوری. می‌گویی که چرا برای سرگرمی خود، انسان را آفرید و چرا از شکنجه انسان‌ها لذت می‌برد؟ چرا بعضی انسان‌ها را و اغلب بدکردارترین‌شان را به اوج می‌برد و بعضی دیگر که اغلب درستکارترین هستند به قعر می‌کشد؟ که چرا به دنیا خاتمه نمی‌دهد؟ و...

بعد از مدت‌ها شورش ناباورانه می‌بینی که هنوز سر سوال اولت هستی که او کیست؟

چرا هرچه بیشتر او را بازخواست می‌کنی بیشتر به او علاقه‌مند می‌شوی؟

با خود می‌گویی که اگر هر دیکتاتور دیگری بود تا به حال نابودت کرده بود، ولی او فقط به حرف‌هایت گوش سپرد و حتی خمی هم بر ابرو نیاورد.

هرچه خواستی گفتی. خودت را خالی کردی. آن همه افکار مسموم را از ذهنت بیرون ریختی. ذهنت سبک و پاک شده. پرده تیرگی از جلوی چشم دلت کنار رفته. حالا دیگر او را تیره و خشن نمی‌بینی. او به پاکی نور است. کم‌کم درمی‌یابی که در تمام این مسیر هولناک، تو آن کودک بیماری بودی که برای بهبود به نیشتر نیاز داشتی و او در حکم مادری بود که برخلاف میلش، با علم به اینکه بهبود تو مستلزم نیشتر است، به تو نیشتر می‌زند. تویی که درد نیشتر را تحمل کردی، بی‌علم به نیازت به نیشتر، او را ظالم می‌دانی و دلخور می‌شوی، ولی وقتی به کمک نیشتر تب و لرزت کاهش می‌یابد دوباره بهبود می‌یابید آن‌گاه می‌فهمی که ظلم او عین لطف است.

تب تو تب دوری از او بود و آن نیشتر راه رسیدن به حقیقت او. چه سخت است راه عشق و چه شیرین است لحظه دیدار و رسیدن به دیار عشق آخر تمام دردهاست.■